

نقش و جایگاه اجتماعی - سیاسی روحانیت در سه دهه بعد از انقلاب اسلامی

رضا عیسی‌نیا^۱

چکیده

مقاله حاضر با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی - تحلیلی و با هدف تبیین نقش و جایگاه سیاسی - اجتماعی روحانیت در سه دهه بعد از انقلاب اسلامی به رشته تحریر در آمده است. در پاسخ به این سوال که آیا نقش و جایگاه اجتماعی - سیاسی روحانیت در سه دهه بعد از انقلاب اسلامی با موفقیت همراه بوده است؟ نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نهاد روحانیت برای تحقق هر چه بهتر نقش و جایگاهش، نیازمند انسجام و ارتباط هر چه بیشتر در سه ضلع صلاحیت‌های سه‌گانه (اخلاق، اسلام‌شناسی و دانش سیاسی)، می‌باشد که، در آن، به طور مطلوب گام برداشته نشده است.

واژگان کلیدی: نقش اجتماعی و سیاسی، روحانیت، جمهوری اسلامی

ایران

مقدمه

در باب اهمیت نقش و پایگاه^۱ یا جایگاه افراد، افشار و گروه‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای مطالب زیادی (نوشته یا نانوشته) وجود دارد؛ مثلاً یک استاد دانشگاه هنگامی که با گروه‌های شغلی دیگر، مقایسه می‌شود، پایگاه نسبتاً بالایی در جامعه دارد؛ فلذا از یک استاد تمام وقت پر سابقه دانشگاه انتظار می‌رود، تعیین نقش^۲ ارشادی را در دانشگاه ایفا کند چیزی که از یک استاد نیمه وقت چنین انتظاری نمی‌رود و یا استاد تازه وارد چنین جایگاهی ندارد و انتظاری از او نمی‌رود.

مطلبی که، در عبارت فوق، نهفته است این است که، نقش و جایگاه تعیین آن، دو سویه است؛ یک سوی آن در دست خود شخص است و سوی دیگر آن در دست سنت تاریخی و عبارتی؛ جامعه است. نتیجه اینکه جایگاه و نقش روحانیت^۳ هم بر سنت تاریخی مبتنی است و هم، بر جایگاه و شایستگی‌های فردی او استوار است پس ما با نقش‌های روحانی در صورتی مواجه هستیم که این روحانی دارای پایگاه یا جایگاه معینی بوده باشد یعنی رفتاری را از خود نشان می‌دهد که دیگران انتظار آن را دارند. بنابراین برای این که روحانی بتواند نقشی را به درستی ایفا کند لازم است دارای شخصیتی (آموزشی و کارکردی) باشد که او را به انجام آن نقش هدایت کند. البته باید توجه داشت که، نقش‌ها قابلیت موفقیت یا شکست خوردن را دارند؛ چراکه ممکن است

۱. پایگاه یا جایگاه: پایگاه به موقعیت اجتماعی و جایگاهی اطلاق می‌شود که فرد در گروه یا در مرتبه اجتماعی یک گروه، در مقایسه با گروه‌های دیگر، احراز می‌کند و این جایگاه مزایای شخص را تعیین می‌کند.

۲. نقش: نقش به رفتاری اطلاق می‌شود که دیگران از فردی که پایگاه معین را احراز کرده است انتظار دارند.

۳. روحانیت: وقتی از روحانیت یا روحانی بحث می‌شود باید توجه داشته باشیم که در این گونه موارد با ابهام معنایی سروکار داریم یعنی چه کسی روحانی است و چه کسی روحانی نیست؟ آیا باید کسی را روحانی دانست که معلومات خاصی داشته باشد یا عقاید خاصی یا گرایش خاصی یا شأن و کارکرد اجتماعی خاصی داشته باشد؟ در این تحقیق روحانی یعنی علمای صاحب علم و تقوا که توانایی الگو بودن برای جامعه را داشته باشند، الگو در اندیشه خالص اصیل اسلامی و الگو در عمل اسلامی و به عبارت دیگر؛ روحانی یعنی کسانی که دارای سه خصلت و ویژگی؛ اخلاق، اسلام‌شناسی و آگاهی سیاسی باشند و رفتارشان را براساس آن سه تحقق بخشند.

روحانی به اندازه کافی برای آن نقش آماده و تربیت نشده باشد یا به این دلیل که، با تضاد نقش‌ها روبرو باشد که نتوانسته است به صورتی هماهنگ در صلاحیت‌های سه گانه، به همه انتظارات و خواسته‌های نقش‌های مختلف خود پاسخ دهد.

با توجه به مطالب فوق، عده‌ایبراین عقیده هستند که، نقش و جایگاه روحانیت، منحصر در حوزه‌های علمیه و مساجد می‌باشد، و بر این اساس هم، حکم صادر می‌کنند که، روحانیت؛ به خاطر خروج از نقش و جایگاه خود، در سه دهه جمهوری اسلامی ایران، قادر نخواهند بود از عهده حل مسائل پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور برآیند؛ نهایت این‌که اداره کردن جامعه در جهان پیچیده فعلی از توان آنان به دور خواهد بود فلذا آنان باید به نقش و جایگاه خود باز گردند. اما عده‌ای دیگر، بر این عقیده‌اند که، نقش و جایگاه اجتماعی روحانیت همین نقش و جایگاهی است که الان ظهور یافته است و نقش و جایگاه قبل از انقلاب، نقش و جایگاه کامل و تمامی، نبوده بلکه حداقلی و آفت زده بوده است؛ با توجه به مطالب فوق این سوالات مطرح می‌شوند که آیا نقش و جایگاه اجتماعی - سیاسی روحانیت در سه دهه بعد از انقلاب اسلامی با موفقیت همراه بوده است؟ و دیگر اینکه روحانیت بر اساس چه صلاحیت‌هایی حاکمیت سیاسی را به دست گرفت و آیا این صلاحیت‌ها پا برجا است؟ روحانیت با کدام صلاحیت‌ها حیات داشته و باز حیات می‌یابد؟ آیا صلاحیت‌های آنان در سی سال جمهوری اسلامی ایران تقویت شده است یا تضعیف شده است؟ آیا این صلاحیت‌ها موجب شارژ و تقویت نقش‌های اصلی و فرعی روحانیت شده است؟

در این راستا و در پاسخ به سوالات ذکر شده مقاله در بردارنده این فرضیه است که: چون روحانیت - به مثابه نهاد - نمی‌خواهد یا نمی‌تواند خود را با انتظارات جامعه در سه صلاحیت تطبیق دهد؛ پس شاهد، نوعی عدم موفقیت نقش و انتظار، از او در این سه دهه هستیم. توضیح مطلب این که نویسنده‌ی مقاله بر این باور است که روحانیت خروج از نقش و جایگاه خود پیدا نکرده است، بلکه برای تحقق هر چه بهتر نقش و جایگاهش، نیازمند انسجام و ارتباط

هر چه بیشتر سه ضلع صلاحیت‌های سه گانه، می‌باشد که، در آن، به طور مطلوب گام برداشته نشده است.

تشریح نقش و جایگاه اجتماعی - سیاسی روحانیت در جامعه ایرانی

قبل از ورود به بحث، تذکر این نکته ضروری است که؛ هر آنچه در این مقاله نگاشته می‌شود؛ فقط از سر این بوده است که، روحانیت تقویت شود، پس نیت و انگیزه در این راستا نیست و نخواهد بود که روحانیت از صحنه‌های اجتماعی - سیاسی حذف شود یا تخریب یا حتی تضعیف گردد؛ چون به نظر نویسنده، تا زمانی که دین، پا برجا است، روحانیت نیز پا برجا خواهند ماند؛ چون مفسران و مبلغان دین اینانند (ر.ک صحیفه امام، ج ۸: ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۵۸؛ ولایت فقیه، ۱۳۸۱: ۱۴۶) و این چیزی نیست که، در عصر ما، به آن رسیده باشیم، بلکه در همه عصرها به آن توجه شده است؛ در این باره، از باب نمونه می‌توان به گفته‌ی فردوسی، در دوران ساسانی، اشاره کرد، که می‌گوید:

چنان دین و دولت به یکدیگرند توگویی که در زیر یک چادرند
نه بی‌تخت‌شاهی بود دین به جای نه بی‌دین بود شهریاری به پای
(راوندی ۱۳۵۴: ۶۸۹)

این گفته‌ی فردوسی را، می‌توانیم این گونه، تعمیم دهیم که، سخن گویان دین و زبان ناطق دین، در هر عصری، در ادیان الهی، گروهی با نام‌های چون مخ، کاهن، روحانی و در اسلام هم با عنوان عالم دینی، که امروزه، با نام روحانی شناخته می‌شود، بوده‌اند. اما با توجه، به همه مطالب فوق‌الذکر، باید گفت که، تعهد جامعه‌شناسی اقتضاء می‌کند، تا در شناخت یک مسأله، دیدگاه انتقادی بکار رود؛ تا نقاط مشکل‌ساز و آسیب‌زا بدست آید؛ آنچنان که، یک پزشک بر بیماری و آسیب‌های جسمانی بیمار، تمرکز می‌نماید، جامعه‌شناس هم، این‌چنین، کار تحقیقی‌اش را دنبال می‌نماید.

خلاصه کلام این که، روحانیت، زنده بودنش را، از زنده بودن دین دارد؛ چرا که توده مردم ایران، یا از حیث آماری، اکثریت جمعیت ایران، رفتارشان را بر اساس آموزه‌های دینی آموخته از روحانیت تنظیم می‌کنند، چون اینان، نظام

ارزش‌ها و هنجارها را، نقض ناشدنی و مقدس می‌پندارند؛ ومدعی هستند که، تخطئی از این نظام در نظر مذهب خطایی عظیم است؛ بنابراین می‌توان گفت، تا زمانی که، نیاز جامعه، به دین، به عنوان یکی از نهادهای پنبجگانه اجتماعی، در جامعه هست وتازمانی که دین زنده است، پس نهاد متولی دین، یعنی روحانیت، هم زنده خواهد ماند. همچنان که، امام خمینی در این به بارهمی‌گوید: مردم، دین می‌خواهند، علما و روحانیت، خدمتگزار دین هستند، لذا آن‌ها را دوست می‌دارند؛ والا اگر فهمیدند که، برای دنیاست و برای حب ریاست است وامثال آن، هیچ اعتنایی به آنها نمی‌کنند (صحیفه امام، ج ۱: ۲۷۵).

در تاریخ روحانیت، روحانیت را، با وزن اجتماعی می‌شناسند، ولی آیا، این وزن، یک چیز ثابت بوده است؟ یا این که، در اوزان اجتماعی متفاوت تجلی و ظهور یافته است؟ برای این که، به پاسخ پرسش فوق برسیم، نقش‌های روحانیت را، در ادامه نوشتار دنبال می‌کنیم، البته اعم از نقش‌هایی که سنت تاریخی روحانیت بر عهده او گذاشته ونقش‌هایی را که روحانی، در ذهن خود دارد. این نقش‌های اعم از نقش‌های سنتی وجدید عبارتند از:

۱) عهده‌دار بیان اسلام اصیل برای جامعه

جهت ایفای این نقش، روحانی باید اولاً؛ به فهم دین، ثانیاً؛ به ترویج دین و ثالثاً؛ به تحکیم دین بپردازد. البته، قبل از انقلاب، گستره حضور و نقش روحانی را به طور عام، به استثنای روحانیت انقلابی و طرفداران اسلام سیاسی، درمورد زیر می‌توان خلاصه نمود. روحانی در گذشته دارای نقش‌ها یا کار ویژه‌هایی چون: پاسخگویی به مسائل شرعی، امامت جماعت، اجرای صیغه عقد و طلاق، نامگذاری مولود جدید، استخاره، خواندن دعا در گوش مسافر، نماز میت و کفن و دفن آن، برگزاری مراسم و مجالس ختم و قرائت فاتحه و قرائت قرآن، روضه‌خوانی و عزاداری، سخنرانی دینی، جلسه دعا، قضاوت، حل اختلافات، دریافت خمس و زکات، و... این‌ها کارکردهای اجتماعی روحانیت بوده است و همه این‌ها را، روحانیت در اجتماع انجام می‌داد. بنابراین؛ می‌توان مدعی شد که، همه چیز روحانیت، در گرو وزن اجتماعی او بوده و هست.



اما بعد از انقلاب اسلامی ایران؛ روحانی، علاوه بر کارویژه‌های فوق، کارویژه‌های جدیدی هم پیدا کرده است، روحانیت، با وارد شدن در اداره عرصه اجتماعی - سیاسی، دارای نقش جدیدی هم شد فلذا می‌توان مدعی شد که روحانیت بعد از انقلاب اسلامی ایران دارای دو نقش اساسی و بنیادی شدند:

۱-۱) سامان‌بخشی به بُعد اخروی و حل مسأله رستگاری و معناداری جهان

۱-۲) سامان‌بخشی بُعد دنیوی زندگی مردم.

روحانیت، این نقش را، بعد از انقلاب اسلامی و با وارد شدن جدی در صحنه‌های سیاست دارا شد، که در این بخش، روحانیت، نیازمند کسب صلاحیت‌هایی است که، باید بدست بیاورد یا باید بدست آورده باشد، وگرنه، دچار چالش اساسی و خطر ناکی خواهد شد، که جبران آن فردا دیر می‌باشد؛ چون روحانیت رسماً متولی دین / مذهب و اجرای احکام اسلامی در جامعه است. بنابراین او علاوه بر تقویت اعتقاد در میان مردمان وظیفه دارد که به تنظیم رفتارهای اجتماعی، نگرهبانی و تقویت اخلاق و ایجاد تقویت همبستگی اجتماعی و... پردازد، که دستیابی به این موارد، نیازمند بدست آوردن و به‌کارگیری صلاحیت‌های سه‌گانه است که در ادامه نوشتار به آنها می‌پردازیم.

با عنایت به مطالب فوق، می‌توان گفت که؛ روحانیت، برای ترویج و تحکیم دین می‌تواند، یکی از سه مواضع را، در دوران ما، اتخاذ نماید:

الف) یا جهت اجرای احکام اسلامی، در دوران جمهوری اسلامی، حضوری فعال و پویا داشته و در راستای نظام سیاسی حرکت کند.

ب) یا منزوی باشد و سر در لاک خود داشته باشد؛ که در این صورت، برچسب و انگ بی‌مسئولیتی و ترسو و... از دو ناحیه، - چه از جانب طرفداران نظام سیاسی و چه از جانب مخالفین نظام سیاسی، - زده می‌شود.

ج) و موضع سوم این که، یا این روحانی، با نظام سیاسی موجود مخالف باشد؛ آن هم به خاطر عدم اجرای احکام اسلامی که در این صورت خطرات زیادی را باید به جان بخرد.

با ملاحظه صورت‌بندی‌های فوق، می‌توان گفت که، روحانیت، در جمهوری اسلامی، بر سر چند راهی قرار گرفته است؛ چراکه، اگر دولت جمهوری

اسلامی ایران، نظر فقها وعالمان دینی را، نادیده بگیرد، یا به آن عمل نکند، صورت‌های زیر اتفاق خواهد افتاد، ۱- یا فقها وعلما به این بسنده می‌کنند که صرفاً او (دولت) را از عواقب شوم آگاه کنند؟ ۲- یا دعا نمایند که خداوند رأی او را برگرداند؟ ۳- یا این که از راه افکار عمومی، بر دولت جمهوری اسلامی، نفوذ بگذارند؟! که در این صورت «صورت سوم»، آنان، برهم زنده‌ی، نظم سیاسی واجتماعی قلمداد خواهند شد. وتاریخ سه دهه جمهوری اسلامی ایران مؤید این گفتار می‌باشد. چرا که اگر روحانی بر این باور باشد که، او به خاطر عهده دار بودن بیان اسلام اصیل برای جامعه، باید گام بردارد، آیا وقتی نظرش، مخالف نظر رسمی حکومت دینی شد، شاهد سخت گیری از ناحیه حکومت، بر روحانی نخواهیم شد؟ چون که، مقام‌های سیاسی، به رستگاری مردم، از طریق روحانیت، به ما هو روحانیت، اعتمادی ندارند. مقام‌های سیاسی همگی، به روحانیونی که می‌خواهند به صورت انفرادی در طلب رستگاری باشند یا می‌خواهند، آزاده، جماعت‌هایی، تشکیل دهند که، از تابعیت وحاکمیت نهاد دولت خارج باشد، به دیده ظن و تردید می‌نگرند و معمولاً آنان را به حاشیه می‌رانند؛ چون حکومت دینی یا حاکمیت دینی مهم‌ترین رسالتش، نظم دینی بخشیدن به جامعه از طریق بسط معارف و ارزش‌های دینی واجرای احکام الهی است، البته این رسالت حکومت یا حاکمیت، همه‌ی ابعاد حیات اجتماعی افراد ونهادهای اجتماعی را، حتی نهاد حوزه دین را، در بر می‌گیرد و در همین فرایند است که، حاکم، ابزارهای اجرایی را، از آن خود می‌سازد و سرسختانه می‌کوشد، روحانیت را، در اختیار خود نگه دارد. ولی روحانی خود را درمقام نهادی می‌داند که، لطف الهی را نمایندگی می‌کند؛ فلذا همواره می‌کوشد، به دین توده‌ها، نظم و سازمان دهد و ارزش‌های مقدسی را که خود، مروج انحصاری رسمی آنها است، به جای دولت، تحقق ببخشد در این راستاست که، شاهد مواجه روحانی یا نماینده دین، با سیاست رسمی، می‌شویم.



۲) تهذیب اخلاق خود و جامعه

دومین نقش روحانیت، تهذیب اخلاق خود و جامعه است (معتمد مردم) آنهم با سخن و رفتارش، روحانی با عمل و با معاشرتش، خود و مردم را به اخلاق پاک دعوت می‌کند و جامعه را براساس آن، می‌سازد.

۳) خدمت به مردم و گره‌گشایی از امورات مردم

روحانیت در اذهان ملت ایران به این زنده بوده است که، روحانی، همیشه تاریخ، خدمت بی منت برای مردم داشته است و این خدمت هم از حیث فکری - نظری و هم از حیث عملی بوده است. یعنی روحانی، باید با کسانی که، دچار انحراف شناختی، در باره اسلام هستند؛ آن‌ها را جذب کند. روحانی، باید با نسل جوان، حتی جوان اغفال شده، به مثابه یک پدر مهربان و روشن‌گر برخورد کند. اینچنین رفتاری، معمولاً، قبل از انقلاب اسلامی، بیشتر بوده است؛ ولی بعد از انقلاب، روحانی، بجای رفتاری پدران، بیشتر تلاش کرده که به جوانان کارت زرد یا قرمز نشان بدهد. فلذا جوانانی که، زلف‌هایشان را، روغن مالیده باشند، توسط نیروی انتظامی به حاشیه رانده می‌شود، چه رسد به روحانی‌ای که انتظار ندارد چنین چیزی را در دوران جمهوری اسلامی ببیند. ولی مردم جامعه، چه ما بخواهیم چه نخواهیم، از روحانی محله‌شان انتظار دارند، که او، پدران رفتار نماید. و توقع دارند که، منش روحانی نباید منش فرماندهی و آمرانه باشد؛ او باید با روی خوش و با دلسوزی با مردم حتی با مخالفش، برخورد کند. همان‌گونه که، مقام معظم رهبری می‌گوید و به این گفته‌اش افتخار می‌کند که، همیشه گرم‌ترین نماز جماعت‌ها متعلق به پیش نمازهای مردمی بوده است. روحانیونی (امام جماعتی) که با مردم گرم می‌گیرند و با مردم خوش اخلاقی می‌کنند، به خاطر اهمیت بالای این ویژگی روحانی است که ایشان می‌گویند: «بنده، سال‌ها، پیش نمازی می‌کردم... افراد می‌آمدند و می‌دیدند راه باز است جوان می‌آمد، ریش‌دار می‌آمد، بی‌ریش می‌آمد؛ آن زمان پوشیدن پوستین‌های وارونه در میان جوان‌های بیتیل مد شده بود، یک روز رفتیم نماز، دیدم یکی از همین جوان‌های آلامد که موهایش را روغن زده، آمد و صف اول کنار متدینین و... نشست... جلو آمد و

گفت آقا! من صف اول بنشینم، اشکال دارد؟ گفتم، نه، چه اشکالی دارد؟ شما هم مثل بقیه. ... این جوان دیگر از این پیش‌نماز دل نمی‌کند» (سخنرانی رهبری، ۲۳ دی ماه/۱۳۸۳).

درباره اهمیت خدمت به مردم و گره‌گشایی از امورات مردم به ویژه جوانان، امام خمینی(ره) نیز به آن توجه داشته و ما را به آن توجه داده و درباره نحوه برخورد با جوانان، می‌گوید؛ مواظب باشید که با جوان چگونه برخورد می‌کنید حتی آن جوانی که با شما با حالت پرخاشگری مواجه می‌گردد.

با توجه به مطالب فوق، متأسفانه باید گفت که، در جمهوری اسلامی ایران، به خاطر بی‌توجهی برخی از روحانیون، قضیه، آن‌گونه که، مطلوب امام خمینی و مقام معظم رهبری می‌باشد، پیش نرفت، چون در جمهوری اسلامی ایران، اگر جوانی، حرفی و نظریه‌ای، خلاف نظریه حاکم و رسمی ارائه کرد (در هر نهادی از نهادها و در هر سطحی از سطوح از زندگی اجتماعی) فوراً به التقاطی بودن محکوم می‌شود، که این محکومیت، هزینه زیادی را خواهد داشت، در صورتی که، بزرگ‌معمار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی(ره)، ایده‌ای، خلاف آن داشت چرا که ایشان در این باره می‌گویند: امروز که، بسیاری از جوانان، در فضای آزاد کشور اسلامی‌مان احساس می‌کنند که می‌توانند اندیشه‌های خود را در موضوعات و مسائل مختلف اسلامی بیان دارند، باروی گشاده و آغوش باز حرف‌های آنان را بشنوید و اگر بیراهه می‌روند، بایانی آکنده از محبت و دوستی راه راست را نشان آن‌ها دهید و باید به این نکته توجه کنید که نمی‌شود عواطف و احساسات معنوی و عرفانی آنان را نادیده گرفت و فوراً انگ التقاط و انحراف بر نوشته‌هایشان زد و همه را یکباره به وادی تردید و شک انداخت. این‌ها که امروز اینگونه مسائل را عنوان می‌کنند مسلماً دلشان برای اسلام و هدایت مسلمانان می‌تپد، والا داعی ندارند که خود را با طرح این مسائل به درد سر بیندازند. این‌ها معتقدند که مواضع اسلام در موارد گوناگون همان گونه‌ای است که خود فکر می‌کنند به جای پرخاش و کنار زدن آن‌ها با پدری والفت با آنان برخورد کنید اگر قبول هم نکردند، مایوس نشوید.... وقتی می‌توانیم به آینده کشور و آینده‌سازان امیدوار شویم که به آنان

در مسائل گوناگون بها دهیم و از اشتباهات و خطاهای کوچک آنان بگذریم و به همه شیوه‌ها و اصولی که منتهی به تعلیم و تربیت صحیح آنان می‌شود احاطه داشته باشیم (صحیفه امام، ج ۲۱: ۹۸-۹۹).

چند نکته در سخنان امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری قابل توجه می‌باشد که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

الف: فضای کشور اسلامی، باید، فضایی باشد که، جوانان، احساس توانایی بیان اندیشه‌های خود را پیرامون مسائل مختلف اسلامی داشته باشند.

ب: مسئولین و متولیان دین، با آغوش باز پذیرای حرف‌های جوانان باشند حتی جوانانی که با سر و وضع خاصی وارد اجتماع یا مراکز مذهبی می‌شوند.

ج: در صورت منحرف بودن اندیشه جوانان، متولیان دین، از راه محبت، راه را، به آنان بشناسانند.

د: متولیان دین، سریع به جوانان، به واسطه انگ التقاط، کارت قرمز نداده و از صحنه خارج نکنند.

ه: روحانیت، با این باور، جوانان را، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد که، آنان دغدغه دین دارند و دلشان برای اسلام می‌تپد.

و: مسئولین دین، باید، با جوانان، به صورت یک پدر، موضع‌گیری کنند و اگر قبول نکردند مأیوس نشوند

ز: امید وار بودن به جوانان، منوط به، بهاء دادن به آنان، در مسائل گوناگون می‌باشد که خود این امر هزینه‌های خاص خود را خواهد داشت

ح: متولیان و مسئولین دین، باید، خود، احاطه به شیوه‌ها و اصول منتهی به تعلیم و تربیت صحیح داشته باشند.

با عنایت به گزاره‌های پیش گفته شده، می‌توان گفت که، متأسفانه بعد از انقلاب اسلامی و بخصوص در دهه سوم و چهارم انقلاب اسلامی، به دلایل مختلف، از جمله، به خاطر تهاجم فرهنگی در ابعاد مختلف و بحث رضایتمندی، مردم را به طور عام و جوانان را به طور خاص، با روحانی، مواجه می‌کند و برخی از روحانیون هم، بدون هیچ دوراندیشی و نگاه به پیامدهای رفتارشان با جوانان برخورد منفی می‌کنند؛ فلذا جوان را از خود واز محافل

مذهبی دور می‌کنند. اگر روحانی نتواند تحصیل کردگان بی تفاوت و یا مردد و متحیر را، جذب کند، دچار مشکل خواهد شد، زبان روحانیت همانگونه که، تاریخ روحانیت، حکایتگر آن می‌باشد زبان منطق بوده است فلذا باید از این منطق استفاده نماید وگسستی از این منطق به خاطر بدست آوردن نظام سیاسی نباید ایجاد کند ونباید زبان قدرت (قانون) را جایگزین زبان منطق و موعظه نماید جابجایی منابع قدرت روحانیت یعنی جانشینی زبان قدرت بجای زبان منطق و موعظه برای روحانیت خطرساز می‌باشد چون موجب می‌گردد که اساساً شأن و منزلت روحانیت برای تبیین مبانی دین و ارشاد مردم کاهش پیدا کند.

۴) اجتناب از دنیاگرایی

اعتنای روحانیت به تشریفات، زر و زیور و مال دنیا، یا دنیاگرایی، سبب دوری مردم، از آنان می‌شود چون، اعتبار تاریخی و جاری روحانیت در پرتو بی اعتباری به دنیا بوده است. ولی آیا امروز، روحانیت توانسته است، این اعتبار را، حفظ نماید؟ آیا مردم، بر این باور نیستند که، زهد و بی‌اعتنایی به دنیا مربوط به زمانی بود که، روحانیت موقعیت و مناصب و مصادر امور را، در دست نداشت؟! ولی امروزه که چنین موقعیت‌هایی را بدست آورده آیا در یکی از صلاحیت‌های سه‌گانه‌اش (یعنی صلاحیت اخلاقی‌اش) دچار گسل و مشکل شده است؟ آیا حرف آن دسته از مردمی که چنین اعتقادی دارند درست است یا خیر؟ آیا ماهیت مناصب و موقعیت، چنین فضایی را ایجاد می‌کند که روحانی دیگر روحانی دوران قبل از انقلاب نباشد؟ چون اوکه، خودش را (استثناءات را کار نداریم) در دوران تحصیل و تهذیب، برای این کار، نساخته بود و چنین انتظاری نداشت و حالا هم که نمی‌تواند یک شبه، آن مراحل تهذیب و تزکیه را بدست بیاورد!

مبارزه با ظلم و ظالم: در ذهنیت تاریخی جامعه این گونه حک شده است که این قشر اجتماعی (روحانی) پناهگاه محرومان و مظلومان در طول تاریخ بوده‌اند.



زیست با مردم (مردمی بودن): اگر روحانیت می‌خواهد برای مردم روشنگری کنند و بیانگر احکام اسلام باشد، لازم است که، با مردم زندگی کند، چراکه «روحانی با مردم و در مردم زنده است بدون مردم و دور از مردم نمی‌تواند رسالتش را ایفا نماید» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۳: ۳۱۳). حفظ و نگهداری رابطه با مردم و تقویت آن یکی از عوامل حیات و بقا روحانیت است. به خاطر این اهمیت است که، شهید بهشتی می‌گوید: ما تا زمان خودمان را نشناسیم، تا محیط خودمان را نشناسیم، تا مردم خودمان را نشناسیم، نمی‌توانیم مردم را به راه اسلام دعوت کنیم؛ روحانی کسی است که در میان مردم و در متن مردم زندگی می‌کند و کار می‌کند و با مردم عبادت می‌کند. .. و دائما در تماس مستقیم با مردم است (حسینی بهشتی، ۱۳۸۳: ۳۱۳).

روشنگری برای مردم در جهت شناساندن انحرافات فکری (بیدارکردن مردم): یکی از نقش‌های اساسی روحانیون، نقش هدایت و دستگیری معنوی است. اگر روحانی، در هر نقطه‌ای، به وظایف خود عمل کند یعنی اگر با منش و هویت روحانی خود ظاهر شوند، آنجا را از لحاظ معنوی آباد خواهد کرد (افق حوزه ۵ بهمن ۱۳۸۳).

حاملان و عاملان دانش دینی، روحانی با بهره‌مندی و برخورداری از ارزش‌های اخلاقی، انسانی و پای‌بندی به ارزش‌های دینی است که شناخته می‌شد و می‌شود.

پیشگام و پیشتاز در مبارزات سیاسی: یکی دیگر از نقش‌های روحانیت پیشوایی و پیشگامی در همه سطوح علم و تهذیب (اخلاق) و سیاست است. بنا بر این، باید توجه داشت که، در دنیای امروز، آگاهی سیاسی روحانی، باید روزها و ماه‌ها بلکه باید سال‌ها جلوتر و پیشروتر از جامعه‌اش باشد.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان، نقش روحانیت را اینگونه خلاصه کرد:
روحانی باید:
اسلام را فهم کند.
اسلام را بیان کند.
اسلام را تبلیغ کند.
به مردم خدمت کند.
در متن جامعه بماند.
موعظه کند.
با انحرافات مبارزه کند.

باید پیش‌تاز و پیشگام در مبارزات سیاسی باشد.
روحانی برای این که این نقش‌ها را درست و مفید به سرانجام برساند، اول باید، از خود شروع کند؛ چرا که، کسی که پیشاهنگ، پیشوا و جلو دار جمعیتی می‌شود اول باید خود را، آن هم در همه سطوح آماده سازد؛ ولی سؤالی که اینجا مطرح است این است که، آیا روحانیت، بعد از انقلاب اسلامی، «خود» را جهت ایفای نقش‌هایش آماده نموده است؟ و به عبارتی آیا مشروعیت اجتماعی‌اش را دارا می‌باشد؟ و این که چه عواملی در تضعیف یا تقویت مشروعیت اجتماعی روحانیت (یا زنده بودن روحانیت) در جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار بوده است؟

مشروعیت اجتماعی یا «زنده بودن» روحانیت، یعنی میزان پذیرش هنجارهای اجتماعی ارائه شده توسط روحانیت از طرف مردم (راش، ۱۳۷۷: ۵۹). با توجه به تعریف مشروعیت اجتماعی، می‌توان گفت که، مشروعیت اجتماعی روحانیت یعنی این که، روحانیت، از سوی مردم باید ۱- اولاً پذیرفته شود؛ ۲- ثانیاً مثبت ارزیابی گردد؛ ۳- وسوم این که ضروری و لازم تلقی شود (میلر، ۱۳۸۰: ۱۲۴).

بنابراین زنده بودن روحانیت یا مشروعیت اجتماعی او را می‌توان در دو بُعد دنبال کرد ۱- بُعد داخلی یعنی کارآیی و کارآمدی ۲- بُعد خارجی یعنی عقاید، گرایش‌ها و ارزش‌های مردم.



براین اساس می‌توان ادعا کرد که، هر چه ارزش‌ها وهنجارهای مسلط جامعه تغییر کند (یعنی غیر دینی شود) مشروعیت اجتماعی روحانیت، کاهش می‌یابد؛ چرا که اگر یک نیروی مخالف روحانیت بخواهد روحانیت را تضعیف کند، باید مشروعیت آن را بگیرد و اگر بخواهد مشروعیت آن را بگیرد باید ارزش‌های جامعه را تغییر دهد به طوری که ارزش‌های جدید مغایر ارزش‌هایی باشند که روحانیت بر آن استوار است. حال پرسش این است که روحانیت به چه چیزی استوار است و یا با چه چیزی زنده است و در آن راستا حیات اجتماعی خود را تداوم می‌بخشد؟

گفته شد که، زنده بودن یا مشروعیت اجتماعی روحانیت، یعنی میزان پذیرش هنجارهای اجتماعی ارائه شده توسط روحانیت از طرف مردم، همچنین گفته شد که برای تحصیل چنین مشروعیت اجتماعی‌ای، روحانیت، ابتدا باید از «خود» شروع نماید؛ با این تعریف از مشروعیت اجتماعی یا «زنده بودن روحانیت» می‌توان مدعی شد که روحانیت با ۱. اعتبار ۲. اعتماد ۳. اقتدار فراگیر قادر خواهد بود که مشروعیت اجتماعی را بدست بیاورد یا آن را حفظ نماید. اما سؤالی که این‌جا مطرح می‌گردد این است که؛ اعتبار روحانیت، اعتماد او و اقتدار فراگیر او به چه چیزی بستگی دارد؟ و شاخص‌های آن‌ها کدامند؟ در پاسخ می‌شود گفت، درست است که، روحانیت نقش‌های متفاوتی را در جامعه عهده‌دار می‌باشد؛ ولی برای موفقیت در ایفای نقش لازم است که روحانی دارای «پایگاه و موقعیتی» باشند که از منزلت مورد انتظار برخوردار باشند. بنابراین می‌توان گفت که جامعه از ایفاگران نقش‌های اجتماعی یعنی روحانیت انتظار دارد که واجد سه نوع صلاحیت باشند.

تشریح و تبیین جایگاه صلاحیت‌های سه‌گانه در موفقیت نقش‌های روحانیت

۱- صلاحیت عمومی (صلاحیت اخلاقی)

صلاحیت عمومی برای ایفای نقش اجتماعی برای همه آنانی که، با نام روحانی شناخته می‌شوند؛ اعم از مبتدی (طلبه) تا مجتهد اعلم، همان تهذیب و اخلاق می‌باشد؛ چون اگر روحانی مهذب باشد خواهد توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهد.

صلاحیت عمومی، در این نوشتار، یعنی صلاحیتی که، از همه روحانیون انتظار می‌رود و روحانی برای کسب مشروعیت اجتماعی‌اش، باید تقوا و روح بی‌نیازی از دنیا (بی‌به‌مادیات و توجه به معنویات) که یکی از شاخص‌های صلاحیت عمومی لازم برای ایفای نقش اجتماعی روحانیت می‌باشد را دارا بوده و رعایت نماید.

اگر شاخص‌های صلاحیت عمومی عبارت از ۱- تواضع؛ ۲- صراحت؛ ۳- خلوص؛ ۴- روح بی‌نیازی؛ ۵- ساده‌زیستی؛ ۶- تطابق قول و فعل باشد؛ باید این شاخص‌ها در روحانی تجلی پیدا نماید تا او بتواند در نقش اجتماعی‌اش موفق گردد و گرنه دچار چالش اساسی خواهد شد به عنوان مثال عدم تطابق و همسویی قول و فعل روحانی می‌تواند منزلت اجتماعی آنان را دچار مشکل سازد فلذا با رجوع به هشدارها و توصیه‌های علمای اخلاق به شاگردان خود، می‌توان به اهمیت این مهم پی برد که فقدان شاخص‌های صلاحیت عمومی چه مشکلاتی را برای روحانیت در بسترهای اجتماعی ایجاد می‌کند. البته باید یاد آور شد که برای داشتن جامعه‌ای پیامبر پسندانه، وجود اخلاق برای تمامی اقشار اجتماعی ضروری و لازم است اما برای قشر اجتماعی‌ای همچو روحانی، بخشی از حیات و هویت اوست؛ چراکه او داعیه‌دار، ساختن انسان و جامعه‌ای پیامبر پسندانه می‌باشد.

تربیت انسان هدف عالی تعالیم اسلامی است و روحانیت که داعیه‌دار چنین امری است باید بداند که، اول تهذیب شدن، سپس بار رسالت پذیرفتن،



اول تهذیب نفس سپس تهذیب مردم و جامعه. در امر تهذیب، مرحله اول، تهذیب خود است بعد تهذیب کردن جامعه، اگر روحانی خود مهذب نباشد پرداختن به دیگران امری بیهوده و عبث می‌باشد (صحیفه امام، ج ۱۵: ۵۰۵). البته لازم به یادآوری است که با مطالعه تاریخ روحانیت، این امر گواهی می‌شود که «اکثریت موفقیت‌های روحانیت و نفوذ آنان در جوامع اسلامی در ارزش عملی زهد آنان بوده است» (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱: ۹۹). برای مثال، آن علمایی که ریاست صوری و معنوی مردم را داشتند افرادی چون مرحوم آشیخ ابوالقاسم قمی، مرحوم آشیخ مهدی حکمی، مرحوم سید محمد برقی، میرزا محمد ارباب زندگی‌شان یک زندگی بسیار ساده بود و همه این بزرگان کسانی بودند که در امر تهذیب بسیار موفق بودند؛ فلذا امام خمینی (ره) در باره آنها می‌گوید: «من گمان ندارم هیچ طلبه‌ای مثل او (آشیخ ابوالقاسم قمی) بود، زندگی‌اش یک زندگی‌ای بود که مثل سایر طلبه‌ها، اگر کمتر نبود، بهتر نبود، کمتر هم بود. مرحوم آمیرزا محمد ارباب که من رفتم مکرر منزلشان، یک منزلی داشت دو سه تا اتاق داشت خیلی ساده، بسیار ساده. مرحوم آشیخ مهدی همین‌طور، سایرین هم همین‌طور، عده هم زیاد بودند آن وقت. وقتی انسان در آن محیط واقع می‌شد که این‌ها را می‌دید، همین دیدن این‌ها برای انسان یک درسی بود، وضع زندگی آن‌ها برای انسان، یک وضعی بود، درس بود برای انسان، عبرت بود. هرچه بروید سراغ اینکه یک قدم بردارید برای اینکه خانه‌تان بهتر باشد، از معنویت‌تان به همین مقدار، از ارزش‌تان به همین مقدار کاسته می‌شود. ارزش انسان به خانه نیست، به باغ نیست، به اتومبیل نیست» (امام خمینی، صحیفه امام، ج ۱۹: ۲۵۱-۲۵۲). در ادامه نوشتار توجه دادن به این نکته خالی از فایده نخواهد بود که، داشتن صلاحیت خاص (اسلام شناسی) صرف، ممکن است مضر به جامعه انسانی هم باشد فلذا می‌توان گفت که لازمه مفید بودن این صلاحیت همراهی با صلاحیت عام (اخلاق) می‌باشد حتی اگر آن صلاحیت خاص علم توحید و یا علم فقه باشد. امام خمینی در این باره می‌گوید: علم تنها اگر ضرر نداشته باشد، فایده ندارد.... تمام فسادهایی که در یک ملتی یا ملت‌ها پیدا شده است از حوزه‌های علمیه‌ای بوده است که

متعهد به دستورات اسلامی نبوده‌اند. تمام این ادیانی که ساخته شده است از دانشمندان و علما سرچشمه گرفته است؛ علم و عمل، علم و تعهد به منزله دو بال هستند که با هم می‌توانند به مراتب ترقی و تعالی برسند (صحیفه امام، ج ۱۳: ۴۱۳).

امام خمینی (ره) در امر تهذیب و ساده‌زیستی تفاوتی بین طلبه و مجتهد نمی‌گذاشت و می‌مبادا سطح زندگی روحانیت از سطح زندگی معمولی مردم بالاتر باشد فلذا برای حیات داشتن روحانیت و تداوم حیاتش توصیه می‌کند و هشدار می‌دهد که: «درست مانند علمای گذشته ساده زندگی کنید. در گذشته چه طلبه و چه عالم بزرگ شهر زندگی‌شان از سطح معمولی مردم پایین‌تر بود و یا مثل آن‌ها بود. امروز سعی کنید زندگی‌تان از زی‌آخوندی تغییر نکند. اگر روزی از نظر زندگی از مردم عادی بالاتر رفتید بدانید که دیر یا زود مطرود می‌شوید؛ برای اینکه مردم می‌گویند ببینید آن وقت نداشتند که مثل مردم زندگی می‌کردند، امروز که دارند و دستشان می‌رسد از مردم فاصله گرفتند. باید وضع مثل سابق باشد، باید طوری زندگی کنیم که نگویند طاغوتی هستیم» (صحیفه امام، ج ۱۷: ۴۵۲-۴۵۳).

اما شاخص‌ها و میزبان و معیار فهم این که آیا روحانیت در چند دهه انقلاب اسلامی در ساحت صلاحیت عمومی دچار گسل و چالش شده است یا نه؟ اگر چه تحقیقات مستقلی در این امر وجود ندارد ولی باید اذعان داشت که روحانیت اعم از طلبه و مجتهدش سطح زندگی‌شان با طلبه و مجتهد قبل از انقلاب تفاوت چشمگیری داشته است.

۲- صلاحیت خاص (صلاحیت اسلام‌شناسی)

صلاحیت خاص یعنی، دارا بودن ویژگی‌های لازم، توانایی‌ها و تجارب خاص فرد، برای انجام یک وظیفه معین. در این صلاحیت از روحانی سؤال می‌شود که تو چه می‌توانی انجام دهی یا چه بلد هستی؟ و عبارتی دیگر این که توانایی‌ها و تجارب تو در تحقق نقش‌های ویژه‌ات چه اندازه می‌باشد؟ از آنجایی که آموزش مذهبی، امری مقدس است و صرفاً از طریق مراسم دینی آنهم با واسطه روحانیت به افراد اعطا می‌شود چون متولی ارزش‌های



مذهبی روحانیت می‌باشد. فلذا فهم، آموزش و ترویج و تحکیم دین، غالباً در مراسم مذهبی وزیر نظر روحانیان، باید انجام شود. البته این امر از منظر روحانیت امر طبیعی جلوه داده می‌شود فلذا قبل از هر نوع آموزشی و ترویجی باید خودِ روحانی به آن مرحله از فهم دین رسیده باشد تا برآن اساس به ترویج و تبلیغ و تحکیم دین بپردازد ولی سؤال این است که آیا در صلاحیت خاص؛ روحانی در تمام سطوح و ابعاد اسلام، به فهم اسلام پرداخته است؟

در بخش صلاحیت خاص؛ روحانی برای ایفای نقش اجتماعی‌اش باید به فقه، عرفان، کلام، تفسیر، فلسفه و... بپردازد و اسلام را منحصر در یک علم نداند بلکه باید اسلام شناس باشد (اسلام شناسی یعنی مجموعه دانشی که به واسطه آن اسلام، اولاً؛ شناسایی- فهم - می‌شود ثانیاً ترویج ثالثاً تحکیم می‌شود). امام خمینی(ره) در این باره می‌گوید: یکی می‌آید چهار تا از جنگ‌های اسلام را بررسی می‌کند بعد می‌شود اسلام‌شناس، خوب تو جنگ‌شناسی و از اسلام بگو من این ورکش را می‌شناسم، فقیه حق ندارد بگوید که من اسلام‌شناسم، فقیه باید بگوید من فقه‌شناسم. ... فیلسوف حق ندارد بگوید من اسلام شناسم، این بگوید من یک قسمتی از مثلاً معقولات اسلام را ادراک کرده‌ام، آن هم که حکومت اسلامی را بررسی کرده و اطلاع پیدا کرد، که وضع حکومت چه بوده، او هم حق ندارد بگوید من اسلام شناسم؛ ادعای اسلام شناسی جز برای آن که همه جهات اسلام را بداند و همه مراتب معنویت و مادیت اسلام را بداند؛ او می‌تواند بگوید من اسلام شناسم (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸: ۷۲). شهید مطهری در آثارش، صلاحیت خاص را با عنوان دیگری یعنی با عنوان؛ «آگاهی دینی» مطرح می‌کند و می‌گوید: «اولاً باید علم و اطلاعش به مبانی دین کافی باشد، مبانی اسلام را کاملاً بشناسد، به روح تعلیمات اسلامی آگاه باشد، ظاهر اسلام باطن اسلام، پوسته اسلام و هسته اسلام، همه را در حد خود و جای خود بشناسد تا بفهمد مصلحت دین یعنی چه (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۶۲). با توجه به مطلب فوق می‌توان گفت که اسلام با توجه به محورهای زیرقابلیت فهم، ترویج و تحکیم را دارد.

الف: فقاہت واجتہاد؛ فقه (فقه یا فقه جواهری دارای دورکن است ۱- رکن اصول معتدل وآگاه به همه جوانب استنباط ۲- رکن تطور فقه، یعنی مجتهد با دید باز بتواند سوالات زمانه را بشناسد چراکه تا سوال زمان را نداند ممکن نیست بتواند در فقه برای آن جواب پیدا کند. اما باید توجه کرد که فقه با همه گستردگی‌اش وبا همه جوانب وظرفیت‌هایش فقط یک برگ از اسلام یا اسلام‌شناسی است؛ فلذا در صلاحیت خاص، روحانی نیاز به کسب علوم دیگری چون ب: فلسفه ج: عرفان د: کلام ه: ودیگر علوم حوزوی مانند علم رجال ودرایه و... دارد وهر یک از این علوم باید رسالت خود را در جامعه ایفا کند تا جامعه دچار مشکل نگردد مثلاً اگر در جامعه فلسفه به حاشیه رانده شود کم‌ترین ضرر به آن جامعه این است که در بخش استدلال وارهین برای آنانی که زبان دین را نمی‌فهمند یا حتی زبان دین را می‌فهمند، کم خواهد آورد.

با توجه به نکات فوق شاخص‌های صلاحیت علمی (صلاحیت خاص) را به صورت زیر می‌توان گزارش نمود؛ صلاحیت علمی یا صلاحیت خاص، یعنی، دارنده تخصص در علمی که موضوع ومسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است یا علمی که مقدمه علوم اسلامی است یعنی دارنده تخصص در علم - قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام، علم فقه، علم اخلاق و... - آن علم را، با توجه به مقتضیات روزش فراگرفته باشد. از باب مثال؛ عالم علم فقه، در صلاحیت خاص، باید این علم را طوری فراگرفته باشد که، پویایی فقه و وسعت نگرش و بازنگری در احکام را با خود، به همراه داشته باشد. در این باره آیه الله هاشمی رفسنجانی می‌گوید: استقلال حوزه علمیه منوط به این است که حوزه علمیه جامعی داشته باشیم. ایشان در ادامه گفتگوی خود می‌افزاید: اگر می‌خواهید نظام اسلامی باشد و نظرات حوزه را در نظر بگیرد، اول باید حوزه را متحول کنید «حوزه» باید وارد احکام مورد نیاز جامعه شود، همه این قوانینی که مجالس می‌گذرانند، تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌ها می‌تواند حکم شرعی داشته باشد، اگر روحانیت وارد شود و مباحث حکومتی را به اندازه کتاب صلاه بحث کند که خیلی بیش از این می‌شود؛ نماز یک عبادت در

زندگی ماست، ولی حکومت همه زندگی ماست؛ تحصیل، اقتصاد، فرهنگ، ورزش، تفریح، سفر و همه این‌ها احکام دارد و قانون هم می‌خواهد. بنابراین راهکار درست این است که حوزه جامعی داشته باشیم که در حوزه برای همه این مسائل با مبانی اسلامی حکم بگوید. و فکر می‌کنم حوزه ما هنوز آمادگی جوابگویی احکام حکومتی را به طور کافی ندارد» (هاشمی رفسنجانی، روزنامه ایران، ۶ مرداد ۱۳۸۳). به عبارتی حوزه علمیه بعد از انقلاب اسلامی حتی در شعبه‌ای از صلاحیت خاص، یعنی در شعبه فقه هم هنوز نتوانسته است موفق باشد چه رسد در شعبه‌ها و یا شاخه‌های دیگر دانش حوزوی یعنی فلسفه، عرفان، تاریخ و...

مشکلات روحانیت، در سطح صلاحیت خاص را به طور فهرست وار، این گونه می‌توان بیان داشت ۱- عدم اطلاع از مسائل جامعه یا عدم همسویی علوم فراگرفته با مشکلات و معضلات جامعه ۲- عدم توانایی مجتهدین در حل مسائل جدید فقهی ۳- حاشیه راندن شاخه‌های دیگر دانش اسلام‌شناسی، مانند فلسفه، تاریخ، عرفان و... درباره بند سوم مشکلات روحانیت در صلاحیت خاص می‌توان ادعا کرد که در تاریخ اندیشه و تفکر اسلامی، متأسفانه، هیچ‌وقت بین عالمان رشته‌های مختلف اسلامی، جهت یافتن حقایق، اجماعی به وجود نیامد و تلاش نکردند که همدیگر را پوشش دهند و همدیگر را بجای تکفیر، تکمیل نمایند؛ این مطلب را علامه طباطبایی این گونه توصیف می‌کند: «طریق بحث پیرامون حقائق و کشف آن منحصر در سه طریق است، یا از راه ظواهر دینی کشف می‌شود، و یا از طریق بحث عقلی، و یا از مسیرتصفیه نفس، و مسلمانان هر طائفه، یکی از این سه طریق را سلوک کرده‌اند، در حالیکه به طور قطع یکی از این سه راه حق و درست است، و آن **دویدگر** باطل است، برای اینکه این سه طریق خودشان یکدیگر را باطل می‌دانند، و بینشان تنازع و تدافع هست و به همین جهت است که جمعی از علما در صد بر آمده‌اند به مقدار بضاعت علمی که داشته‌اند و در عین اختلافی که در مشرب داشته‌اند، بین ظواهر دینی و بین مسائل عرفانی نوعی آشتی و توافق بر قرار کنند، مانند محیی الدین عربی، و عبد الرزاق کاشانی، و ابن فهد، و

شهید ثانی، و فیض کاشانی. بعضی دیگر در صدد بر آمده‌اند بین فلسفه و عرفان صلح و آشتی برقرار سازند، مانند ابی نصر فارابی و شیخ سهروردی صاحب اشراق، و شیخ صائن الدین محمد ترکه. بعضی دیگر در این مقام بر آمده‌اند تا بین «ظواهر دینی» و «فلسفه» آشتی برقرار سازند، چون قاضی سعید و غیره. بعضی دیگر خواسته‌اند بین هر سه مشرب و مرام توافق دهند، چون ابن سینا که در تفسیرها و سایر کتبش دارد، و صدر المتالهین شیرازی در کتابها و رساله‌هایش و جمعی دیگر که بعد از وی بودند. ولی با همه این احوال اختلاف این سه مشرب آن قدر عمیق و ریشه‌دار است که‌این بزرگان نیز نتوانستند کاری در رفع آن صورت دهند، بلکه هر چه در قطع ریشه اختلاف بیشتر کوشیدند ریشه را ریشه‌دارتر کردند، و هر چه در صدد خاموش کردن اختلاف برآمده‌اند دامنه این آتش را شعله‌ورتر ساختند» (علامه طباطبایی، ترجمه و تفسیر المیزان، ج ۵: ۴۶۰).

۳- صلاحیت پایه‌ای (صلاحیت آگاهی سیاسی)

سومین صلاحیتی که در این مقاله برای روحانیت مطرح می‌باشد صلاحیت پایه‌ای نامگذاری می‌شود. صلاحیت پایه‌ای؛ یعنی این که روحانیت باید دارای آگاهی سیاسی باشد، آگاهی سیاسی به مثابه چشمی است که اگر روحانیت آن را فاقد باشد، دو صلاحیت پیش گفته، در حرکت‌های اجتماعی، به روحانیت کمک نخواهند کرد؛ بنابراین روحانیت باید سه صلاحیت اصلی خود را حفظ کرده تا بتواند مشروعیت اجتماعی‌اشرا تداوم دهد (سخنرانی مقام معظم رهبری ۲۲ / ۳ / ۱۳۶۸). اما سؤالی که در این جا قابل طرح می‌باشد این است که؛ آگاهی سیاسی یعنی چه؟ و چه فوایدی را برای ایفای نقش روحانیت دارا می‌باشد؟ به طور اجمالی می‌توان گفت که، آگاهی سیاسی، یعنی شناخت زمان و فضایی که در آن زندگی می‌کنیم برای بهتر روشن شدن این صلاحیت به سخنان امام خمینی، شهید مطهری و مقام معظم رهبری رجوع می‌کنیم آیه الله خامنه‌ای درباره اهمیت و جایگاه صلاحیت پایه‌ای می‌گوید: اگر شما، اعلم علما باشید ولی زمانتان را نشناسید، محال است بتوانید برای جامعه اسلامی امروز مفید واقع شوید؛ اگر ندانیم که استکبار، چه کاری می‌خواهد



بکند و دشمنان ما چه کسانی هستند و از کجا نفوذ می‌کنند و اگر متوجه نباشیم که در جامعه ما چه می‌گذرد و چه مشکلاتی وجود دارد و علاجش چیست و اگر اطلاع نداشته باشیم که در جبهه‌بندی‌های امروز جهان چه جایگاهی داریم؛ نمی‌توانیم نقش واقعی خود را ایفا کنیم. همیشه توسری و کتک را کسانی می‌خورند که بین دو جناح بازیگر، قرار گیرند و ندانند چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد و چه عواملی صحنه بازی را به نفع خود تغییر می‌دهند. بصیرت و علم به زمان و استفاده از موقعیتها برای هر عاملی - چه اعلم علما و چه کسی که در یک محله، احکام دین را به چند نفر تعلیم می‌دهد ضروری است (سخنرانی رهبری در ۲۰ / ۴ / ۱۳۶۸).

شهید مطهری؛ صلاحیت پایه‌ای را، با عنوان دیگر، یعنی با عنوان «آگاهی اجتماعی» مطرح کرده و می‌گوید: که روحانی اول باید اسلام را بشناسد و بعد از آگاهی دینی که ما در این نوشتار، آن را با عنوان صلاحیت خاص معرفی کردیم و شهید مطهری با عنوان آگاهی دینی، علاوه بر این، ایشان به اولیت صلاحیت خاص هم توجه داشته فلذا می‌گوید: اولاً باید علم و اطلاعش به مبانی دین کافی باشد، مبانی اسلام را کاملاً بشناسد، به روح تعلیمات اسلامی آگاه باشد، ظاهر اسلام باطن اسلام، پوسته اسلام و هسته اسلام، همه را در حد خود و جای خود بشناسد تا بفهمد مصلحت دین یعنی چه؟ ثانیاً تنها دانستن و شناختن دین برای مصلحت گوئی کافی نیست، جامعه را باید بشناسد، به اوضاع دنیا باید آگاه باشد، باید بفهمد که در دنیا چه می‌گذرد و امروز مصلحت جامعه اسلامی در برابر جریان‌های موجود دنیا چه اقتضا می‌کند، و مردم را به آن جریان‌ها و مصالح واقعی آن‌ها آگاه بکند. ایشان می‌افزاید؛ متأسفم که باید بگویم ما از این جهت ضعیفیم (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۶۵).... آدمی که سر و کارش فقط با چند کتاب معین در یک علم به خصوص مثلاً فقه، ادبیات، فلسفه و غیره باشد و در کنج مدرسه به سر برد نمی‌تواند بفهمد در جامعه چه می‌گذرد و چه باید کرد. انسان در کنج مدرسه نمی‌تواند مصالح جامعه را تشخیص بدهد. علم و اطلاع به اوضاع جاری و متغیر جهان لازم است. شامه تیز می‌خواهد که حتی حوادثی که در آینده واقع می‌شود از

حالا پیش‌بینی کند و جامعه را طوری از آن حادثه عبور دهد که با خطری مواجه نشود. هدایت بدون قدرت پیش‌بینی امکان‌پذیر نیست (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۶۳)، ایشان در ادامه تمثیل راننده را می‌آورد که کجا باید فرمان دهد یا ترمز کند و یا... فلذا با این تمثیل مطلب را به این جا می‌رساند که ما (روحانیون) در صورتی می‌توانیم هادی جامعه باشیم که بفهمیم در کجای جامعه ترمز کنیم، در کجا فرمان را بپیچیم. همچنین باید بدانیم کجا گاز بدهیم و بر سرعت بیفزائیم. شخص باید بفهمد کجا سنگر هست، چه فرصتی پیش آمده از فرصت استفاده کند (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۶۵).

سخنان شهید مطهری در کلام امام خمینی(ره) هم با ادبیات دیگری و با تمرکز و صراحت بیشتری پیرامون ضرورت داشتن آگاهی سیاسی روحانیون به طور عام و مجتهدین به طور خاص آمده است فلذا می‌گوید: «یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی... در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را در دست بگیرد» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۱۷۷). و در جای دیگر با تفصیل و تأکید بیشتری می‌گوید: «آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرها و فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان و درک موقعیت و... از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۲۸۹).

مباحث صلاحیت پایه‌ای، آن قدر برای حوزه‌های علمیه و روحانیت مهم می‌باشد که در آثار امام خمینی این تفسیر و تعبیر را مشاهده می‌کنیم که ایشان منظور از حوادث واقعه را حوادث سیاسی و پیشامدهای اجتماعی دانسته و می‌گوید: «حوادث واقعه همین حوادث سیاسی است همین پیشامدهای اجتماعی و رفتاری‌هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۲۸۹). و با مقام معظم رهبری در این زمینه می‌گوید: «سیاست و فهم سیاسی و جهت‌شناسی سیاسی جزو شوؤن عالم است» (حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج: ۲۰۷). ایشان در

جای دیگر می‌افزاید: آگاهی سیاسی بر مثابه چشمی است که اگر نداشته باشیم آن دو عنصر دیگر (فقاہت و تهذیب) در حرکت به ما کمک نخواهند کرد (حدیث ولایت، ج ۱: ۶۴).

نکته آخر در خصوص اهمیت و ضرورت آگاهی سیاسی روحانیت در بخش صلاحیت پایه‌ای روحانیت این است، با این که در کلام بزرگان آمده است که «آنقدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه می‌کنید، هفت هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقی‌اش مربوط به سیاسات و اجتماعیات و معاشرات و این‌طور چیزهاست. ما همه آن‌ها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، یک بعد ضعیفش را گرفتیم» (صحیفه امام، ج ۶: ۴۳). ولی هنوز این سؤال کلیدی و اساسی باقی مانده است که آیا این کتاب‌ها، بعد از انقلاب اسلامی ایران از حاشیه بودن خارج شده و به متن آمده‌اند آیا حوزه علمیه بعد از انقلاب اسلامی ایران؛ به این کتب مربوط به سیاسات پرداخته است و آیا...؟ متاسفانه باید در پاسخ گفت که تغییری در سیستم آموزشی حوزه‌های علمیه در راستای احیای فرمایشات این بزرگان داده نشده است یا اگر هم تغییری بوده در راستای پر کردن خلأی که آنان مورد نظرشان بوده نبوده است.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان جهت معنادار کردن و تقویت شاخص‌های صلاحیت پایه‌ای؛ اقدامات زیر را، روحانیت و نهادهای مربوط به روحانیت دنبال نمایند ۱- مطالعه از تاریخ ایران، جهان اسلام و جهان ۲ - کسب و بهره‌گیری از بصیرت و آگاهی اجتماعی و سیاسی ۳- احیاء و آموزشی کردن کتبی که در سخنان امام خمینی به عنوان پنجاه کتاب مربوط به سیاسات و اجتماعیات قلمداد شده است.

نتیجه‌گیری

نقش‌های روحانیت اعم از نقش‌های سنتی و جدید یعنی ۱- عهده دار بیان اسلام اصیل برای جامعه؛ ۲- پاسخگویی به مسائل شرعی؛ ۳- امامت جماعت و جمعه؛ ۴- اجرای صیغه عقد و طلاق؛ ۵- نامگذاری مولود جدید؛ ۶- استخاره؛

۷ - خواندن دعا در گوش مسافر؛ ۸- نماز میت و کفن و دفن آن؛ ۹- برگزاری مراسم و مجالس ختم و قرائت فاتحه و قرائت قرآن؛ ۱۰- روضه‌خوانی و عزاداری؛ ۱۱- سخنرانی دینی؛ ۱۲- جلسه دعا؛ ۱۳- روحانیت قضاوت می‌کرد؛ ۱۴- حل اختلاف مردم؛ ۱۵- دریافت خمس و زکات و... این‌ها کارکردهای اجتماعی روحانیت بوده است - و همه این‌ها را روحانیت در اجتماع انجام می‌داد بنابراین می‌توان مدعی شد که همه چیز روحانیت در گرو وزن اجتماعی او بوده وهست.

اما بعد از انقلاب اسلامی؛ روحانیت، علاوه بر کارویژه‌های فوق کارویژه‌های جدیدی هم پیدا کرده است. روحانیون با واردشدن در اداره عرصه اجتماعی - سیاسی دارای دو نقش اساسی و بنیادی شدند:

- ۱- سامان بخشی به بُعد اخروی و حل مسأله رستگاری و معناداری جهان
- ۲- سامان بخشی بُعد دنیوی زندگی مردم، این نقش را بعد از انقلاب و با واردشدن جدی در صحنه‌های سیاست دارا شد که در این بخش روحانیت نیازمند کسب صلاحیت‌هایی است که باید بدست بیاورد یا باید بدست آورده باشد. وگر نه دچار چالش اساسی وخطر ناکی خواهد شد که جبران آن فردا دیر می‌باشد چون روحانیت رسماً متولی دین / مذهب و اجرای احکام اسلامی در جامعه است. بنابراین او علاوه بر تقویت اعتقاد در میان مردمان وظیفه دارد که به ۱. تنظیم رفتارهای اجتماعی ۲. نگرهبانی و تقویت اخلاق ۳. ایجاد تقویت همبستگی اجتماعی و... پردازد که دستیابی به این موارد نیازمند تحصیل و به‌کارگیری صلاحیت‌های سه گانه (اخلاق، اسلام‌شناسی و آگاهی سیاسی) می‌باشد که به طور مستوفی در متن مقاله به آن‌ها اشاره گردید و گفته شد که چون در صلاحیت اخلاقی، بین انتظارات مردم از اخلاق روحانی و آن چه که بین روحانیون به عنوان یک کل موجود است، فاصله است پس شاهد نوعی مشکل یا بحران در این سطح از صلاحیت روحانیت هستیم که باید تلاش شود تا هرچه زودتر این مشکلات برطرف گردد اما در صلاحیت خاص، نتیجه این شد که، روحانیت در طول تاریخ تفکرش، نتوانست در تمام ابعاد، به اسلام‌شناسی پردازد، بدون این که، همدیگر را تکفیر یا طرد نمایند؛ و به قول



علامه طباطبایی، بدون این که زاویه‌ای از زویای مثلث حذف یا ضیق گردد،
و در صلاحیت دانش سیاسی یا آگاهی سیاسی، باید گفت که، قبل از انقلاب
اسلامی، طرفداران اندکی را با خود همراه داشت ولی متأسفانه بعد از انقلاب
اسلامی ایران هم نتوانستند به صورت نهادینه شده به سمت تحقق این
صلاحیت در میان روحانیت حرکت کنند، اگر چه، گام‌هایی در این راستا
برداشته شد ولی آن دسته از روحانیونی که این زاویه را پر رنگ‌تر کردن در
قسمت‌های دیگر یا ضعف دارند یا این که آن‌ها را متهم به این ضعف می‌کنند.

منابع

۱. حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۸۳)، ولایت، رهبری روحانیت، چاپ سوم، تهران: بنیاد نشر و آثار و اندیشه‌های شهید آیت الله دکتر بهشتی.
۲. خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی (۱۳۷۵)، حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۳. _____ (۱۳۷۵)، حدیث ولایت مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، ج ۱، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۴. خمینی، امام روح‌الله (۱۳۶۸)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۵. _____ (۱۳۸۰)، چهل حدیث، اربعین حدیث، چاپ بیست و چهارم، تهران: موسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی(ره).
۶. _____ (۱۳۸۱)، ولایت فقیه، چاپ دوازدهم، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی(ره).
۷. راش، مایکل (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، منوچهر صبوری، تهران: سمت.
۸. راوندی، مرتضی (۱۳۵۴)، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، تهران امیرکبیر.
۹. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۷)، توسعه و تضاد، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۸۳)، ترجمه و تفسیر المیزان، ج ۵، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ هجدهم، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، ده گفتار، چاپ یازدهم، تهران: جهاد سازندگی.
۱۲. میلر، ولبرت می (۱۳۸۰)، راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی، تهران: نشر نی.
۱۳. وبر، ماکس (۱۳۸۲)، دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
۱۴. روزنامه ایران (۱۳۸۳)، «شکاف شریعت - واقعیت در گفتگو با آیه‌الله هاشمی رفسنجانی»، سال دهم، شماره ۲۸۶۴، سه شنبه ۶ مرداد.
۱۵. افق حوزه (۱۳۸۳)، سال سوم، شماره بیست هفتم.



الدور والمكانة الإجتماعية - السياسية لرجال الدين على مدى العقود الثلاثة بعد الثورة الإسلامية

رضا عيسى نيا^١

الخلاصة:

تطرق هذه المقالة الى بيان الدور والمكانة السياسية والإجتماعية لرجال الدين على مدى ثلاثة عقود مضت من إنتصار الثورة الإسلامية المباركة وذلك بالإستفادة من النمط الوصفى - التحليلي وقد جرى الإجابة على السؤال التالى هل ياترى ان الدور والمكانة الإجتماعية - السياسية لرجال الدين فى ثلاثة قرون خلت من تحقق الثورة الإسلامية تكلفت بالنجاح واستوفت المسؤوليات التى وقعت على عاتقها؟ ان نتائج التحقيق والبحث افرزت حقيقة مفادها إن المؤسسة الدينية هى بحاجة ماسة وشديدة الى عملية الإنسجام وابداد جسور من الإرتباط فى ثلاثة اضلاع من المؤهلات والمجالات الثلاثية المهمة (الأخلاق، معرفة الإسلام، العلوم السياسية) لكى يكون دورها أكثر فعالة وتنال مكانة سامقة فى اوساط الأمة ولعل المؤشرات تشير بانها لم تعمل فى هذا المضمار كما ينبغى والوقوف عندها بشكل إيجابى.

المصطلحات المحورية: الدور الإجتماعى والسياسى، رجال الدين، الجمهورية الإسلامية الإيرانية.

١. عضو فى الهيئة العلمية فى معهد الدراسات والبحوث للعلوم والثقافة الاسلامية.



The Role and Socio-Political Position of Clergymen in the Three Decades after the Islamic Revolution

Reza Issa-Nia¹

Abstract

The present paper, using a descriptive-analytic method, is aimed at elaborating on the role and socio-political position of clergymen in the three decades after the Islamic Revolution of Iran. In reply to the question of whether clergymen have had a successful role and socio-political position in the three decades after the Islamic Revolution, the results of this study show that the institution of clergymen need to be more and more integrated and structured within the triangular qualification framework (i.e. morality, knowledge of Islam and political knowledge), albeit no impressive strides made in that regard.

Keywords: socio-political role, clergymen, Islamic Republic of Iran

1. Assistant Professor, Research Department of Political Sciences and Thought affiliated with Research Center for Islamic Sciences and Culture (easaniya@yahoo.com)